

درباره جدیدترین اثر تاد فیلیپس، پر بحث‌ترین فیلم سال

جوکر: آنارشیسیم به نفع وضع موجود



محمد علی بیگی

دبیر گروه اندیشه

اعلام بی مقدمه و یکباره افزایش قیمت بنزین، با اعتراضات خیابانی هم مواجه شد. اگر اعتراض را منحصر در هدف و غرض از اعتراض بدانیم و چشم‌هایمان بیش از این نبیند، این اعتراضات صرفاً اعتراض به افزایش قیمت بنزین بودند، اما فرم و صورت اعتراض نیز دلالت‌هایی دارد و صرفاً هدف و غرض از اعتراض نیست که معنا دارد. به عبارت دیگر میان هدف و وسیله، تناسبی برقرار است.

دو روی یک سکه

بحث‌ها از جوکر به کارگردانی تاد فیلیپس و با بازی نسبتاً قابل قبول خواکین فینیکس به‌عنوان نقش اول فیلم، با این نحوه اعتراضات ارتباط دارد. جوکر -چنانکه از زبان جوکر و در «بتمن: شوالیه تاریکی، شنیده بودیم، روایت یک دور باطل است. جوکر در بتمن: شوالیه تاریکی، در پاسخ بتمن که می‌گفت تو قصد کشتن مرا کرده بودی، می‌خندد و برآن است که بتمن، روی دیگر سکه اوست و بدون بتمن، جوکر هم نخواهد بود. یعنی چه؟ یعنی اینکه روی دیگر سکه دولت، آنارشیسیم به معنی هرج و مرج است و اگر «دولت اعتراض‌برانگیز» نباشد، «آنارشیسیم» نخواهد بود و البته بالعکس، اگر آنارشیسیم نباشد، دولت اعتراض‌برانگیز، امتدادی نخواهد داشت. بتمن نماینده دولت و نظم اعتراض‌برانگیز است گرچه به‌عنوان ناجی شهر معرفی شود. بتمن فرزند همان توماس وین پولدار و کاندیدای شهرداری است که مردم را به دو دسته تقسیم می‌کند: آنها که چیزی که می‌خواستند، شده‌اند و آنها که به چیزی که می‌خواستند بشوند، بدل نشده‌اند. این همان تئوری دولت است که می‌خواهد مردم را استاندارد و کنش‌پذیر کند و مقابل همین تئوری است که آنارشیسیم، نه صرفاً به‌عنوان اعتراض، بلکه به‌عنوان تئوری سیاسی سر برمی‌آورد و خواهان آزادی افراد و شهروندان می‌شود. به این ترتیب می‌توان گفت بتمن: شوالیه تاریکی (۲۰۰۸) روایت فرود آنارشیسیم و جوکر (۲۰۱۹) راوی برآمدن آن آنارشیسیم است.

آیا دولت همه چیز را بسامان خواهد کرد؟

تا چه حد می‌توان از دولت متوقع بود؟ آیا شدنی است که از دولت بخواهیم

و از او توقع داشته باشیم که همه چیز را منظم و مرتب کند؟ آیا خیال توماس وین، پدر بروس وین با همان بتمن که به دنبال استانداردار کردن کل شهر و شهروندان بود، هرگز در جایی از عالم، صورت تحقق بسته است؟ حد دولت تا کجاست و توقع معقول از دولت تا چه حد است؟ می‌دانیم که دولت ابزاری جز سیاست و قدرت (که بخشی از این قدرت، حجت و اعتبار عمومی دولت است) ندارد و این هرسه، اگر علمی باشند، می‌توان امید داشت کارها به سامان شده و نتایجی مطلوب به دست آید. اما آیا علم و کارشناسی، نتیجه‌ای مشخص و واحد دارند و به یک توصیه می‌رسند؟ خیر. بحث از پارادایم‌های علمی و تئوری‌ها نشان می‌دهد نظر واحد علمی در کار نیست و وقتی علم به توصیه واحد نمی‌رسد، چگونه می‌توان توقع داشت علم و به تبع آن دولت علمی، همه کارها را با علم، قدرت و سیاست، سازمان دهد؟ جوکر این تناقض را می‌بیند. کدام تناقض؟ تناقضی که در تراژدی هم هست؛ من و ما از پس تمام واقعیت بر نمی‌آییم. نمی‌توانیم واقعیت را بالکل تسخیر و مطابق خواست خودمان تنظیمش کنیم. جوکر در فیلم اخیر، دیالوگی با این مضمون دارد که «پیش‌تر زندگی‌ام را تراژیک می‌دانستم، اما الان می‌فهمم که کمیک است». گفتیم که تراژدی یعنی ما از پس تمام واقعیت بر نمی‌آییم و نمی‌توانیم کل واقعیت را چنان دستکاری کنیم که مورد پسند همگان شود. حتی در زندگی و حیات فردی نیز نمی‌توانیم جامعه را چنان متحول کنیم که با من سازگار آید یا من را نمی‌توانیم چنان تغییر دهیم که در تمام وجوه با جامعه هماهنگ شود. این تناقض تراژیک واقعیت است. مادر جوکر اما بر آن بود که باید خود را با جامعه هماهنگ کرد و با توصیه به شاد بودن یا لذت‌بخش کردن یا سایر توصیه‌های صوری به آرتور، «هپی» یا همان جوکر، آن روند را پیش می‌برد و با این وضع متنسک‌آم، تناقض موجود را برای جوکر، بیشتر و جدی‌تر می‌کند. اما از میانه فیلم، جوکر این تناقض را دیگر نه تراژیک و غمبار، بلکه کمیک و خنده‌آور می‌داند و بنا دارد به این وضع بپردازد، اما خندیدن صرفاً بیرون دادن صدایی با حرکت دادن اعضای بدن نیست. جوکر تناقض را ناگزیر می‌بیند، اما خنده او به این تناقض، منجر به «به حساب نیابردن واقعیت» نیز می‌شود، چون این توصیف، یعنی توصیف وضع متناقض، توصیف تمام واقعیت نیست.

از آنارشیسیم چه می‌توان خواست؟

یا آنارشیسیم ما را به کجا می‌برد؟

مشخص است که هر دولت و حاکمیتی، اعم از دولت اعتراض‌برانگیز

یا دولت مطلوب و آرمانی (به فرض تحقق)، در برابر اعتراضات خیابانی و آشوب، به حد توان خود مقاومت می‌کند تا این روزی، جایگزین رویه‌های جامعه دارای دولت نشود، و گزینه دولت بی‌وجه و بلامحل خواهد بود. اما مشکل آنارشیسیم منحصر در ناهم‌بندی دولت و اقتضات آن نیست. آنارشیسیم نمی‌داند مردم به عاقبت و عادات روزمره و زندگی هر روزی هم محتاجند و آنارشی آن را بالکل سلب می‌کند. این آشفتن حیات روزمره برای طولانی مدت ممکن نیست. به این ترتیب آنارشی دو مصیبت به بار می‌آورد (همچنانکه دولت‌ها نیز اعتراضات و مصائبی به بار می‌آورند)؛ اول آنکه نیروی اعتراض را مصادره و هدر می‌دهد، چرا که سامان دادن نیروی اعتراض دیگر آنارشی نخواهد بود و به جهت و ایده ایجابی محتاج است. دوم آنکه با مصرف کردن نیروی اعتراض و هدر کردن آن، به تثبیت وضع موجود و بازگشت همان وضع سابق منجر و منتهی می‌شود.

به این ترتیب می‌توان گفت از آنارشیسیم چیزی نمی‌توان خواست و هیچ‌ایجابی از او نمی‌توان طلبید و آنارشیسیم ما را به وضعی دشوارتر و به تثبیت همان شرایط ناراضی‌کننده بازمی‌گرداند و نیروهای اعتراض را در جهت تحکیم وضع اعتراض‌برانگیز مصرف می‌کند. دولت اعتراض‌برانگیز و آنارشیسیم دوری سکه ناراضی‌ت دائمی و افرادی که بین این دو حرکت می‌کنند، افتاده در دور باطل هستند.

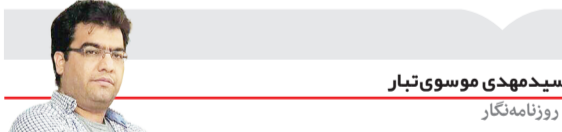
آیا راهی هست؟

توقع حداکثری از دولت و حکومت و علم و سیاست، به جایی نمی‌رسد، اما این به آن معنی نیست که توقع بجا و معقول از دولت نیز نمی‌توان داشت. راه همین است که حد دولت را بشناسیم و بشناسانیم. البته آنارشیسیت‌هایی مثل باکونین یا کاری برآنند که هر دولتی یعنی سطره و سلطه و جنایت، چه دولت، مبتنی بر تلقی هگلی-مارکسی از دولت باشد (که با کونین منتقد آن است و دولت را سلطه طبقه‌های علیه طبقه دیگر می‌داند)، یا آنکه تلقی لیبرترین‌ها از دولت باشد (که کاری منتقد آن است و آن را ارگان جنایتکاری می‌داند که آزادی‌های فردی را فریب می‌کند). به هر حال از نظر هر دووی آنها این ماجرا منحصر و مختص به دولت‌های توتالیتر یا سرکوبگر نیست، اما این نکته در تاسیس دولت مدرن هم مورد بحث بوده و کشفی تازه نیست؛ دولت مدرن یعنی صرف‌نظر کردن از آزادی‌های حداکثری فردی در وضع طبیعی و بدون وجود حکومت یا دولت (که چون دست بالای دست بسیار است، درست مشخص نیست

تفنگ و عشق نجات‌مان می‌دهد؟

آرتور در این میانه دلش می‌خواهد همین مردم را بخنداند و اوج آرزوهایش همین است. حتی بیماری‌اش، خنده بی‌جاست. مجبور است برای خنده‌اش کاری نشان دهد و به مردمی که بابت خنده‌هایش به او اعتراض می‌کنند، توضیح دهد. خندیدن و شادی برایش یک رویا و هم‌زمان بیماری است. در چنین شرایطی چه باید کرد؟ آرتور به تقلید از زن همسایه ابتدا کله خودش را با اسلحه خیالی نشانه می‌گیرد و حتی در خیال پردازی‌های بعدی‌اش هم، اولین و مهم‌ترین گزینه‌اش شلیک کردن به خود است. گزینه بعدی آرتور شلیک به دیگران است، نابودی کسانی که در ایجاد وضعیت فعلی او نقش عمده داشتند؛ از خانواده تا جامعه. قطعاً گزینه‌هایی که در جوکر علیه سرمایه‌داری پیشنهاد می‌شود، نسخه‌ای شایخشی و دائمی نیستند. این گزینه‌ها در بهترین حالت، مسکن‌هایی هستند که ممکن است برای مدت کوتاهی مفید باشند؛ پیشنهادهایی که برای ترساندن برخی مسئولان و در مقطعی کوتاه نتیجه‌بخش است و بعد اثر خودش را از دست می‌دهد. شهری که در آن اسلحه، حرف اول را بزند، نهایتاً مطلوب همان سیستم سرمایه‌داری می‌شود. برای تهیه کردن اسلحه‌های بزرگ‌تر در نهایت باید دست به دامان همان سرمایه‌داران شد. آیا آنارشیسیم یک راه‌حل است؟ آیا برای رهایی از هر شرایط سختی می‌توان به هرج و مرج پناه آورد؟ اینها سوالاتی است که پس از سال‌ها حتی جامعه‌شناسان بزرگ هم هنوز برایش جوابی نیافته‌اند و اینجا تصویر انتهایی جوکر نشان می‌دهد کارگردان آن یک نسخه واحد ارائه می‌کند. «اون بیرون باید از خودت مراقبت کنی!» این دیالوگ را می‌توان شهادت فیلم جوکر دانست؛ شهری که برای زنده ماندن، نه زندگی، باید از خودت مراقبت کنی. کسی مراقب شهروندان نیست. قانون یا دیده نمی‌شود یا اصلاً نیست. کسی برای اعمالش بازخواست نمی‌شود. پلیس بین مردمی که نقاب جوکر زده‌اند گرفتار می‌شود و جوکر اصلی فرار می‌کند. فضای داخل متروبی که نشان داده می‌شود، برای مخاطب ایرانی آشناست و همین شلوغی می‌تواند برای کشورهای دیگر هم آشنا باشد. بعضی از کارشناسان شهری معتقدند مترو هر شهری نمادی است از آن شهر.

جوکر را چه دوست داشته باشیم و چه از آن بدمان بیاید، اما نمی‌توانیم از اهمیتش نگوییم؛ فیلمی که بدون ویژگی‌هایی مانند سکس یا جاذبیت‌های بصری توانسته در سطح جهان مخاطبان زیادی را جذب کند. عشق شاید به تنهایی نجات‌دهنده باشد، اما سوال اساسی اینجاست که عشق و تفنگ ما را نجات می‌دهد؟



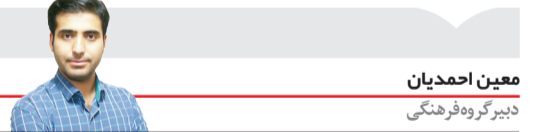
سید مهدی موسوی تبار

روزنامه‌نگار

«این یارو ضعیفه، هیچ کاری نمی‌تونه بکنه؛» شاید این دیالوگ در سکانس در دیده شدن نابولی تبلیغاتی توسط پسر بچه‌ها در جدیدترین ساخته تاد فیلیپس که سه‌گانه «خماری» را در کارنامه کاری‌اش دارد، نوعی برآنت استهلال باشد؛ جایی که مایه اصلی داستان و دلیل تمام شورش‌های بعدی فردی و اجتماعی را شادیم. «جوکر» داستان زندگی یک کم‌دین به نام آرتور با بازی بی نظیر خواکین فینیکس است که در قبال بی‌توجهی و بی‌عدالتی‌هایی که به او و طبقه‌اش می‌شود، به کمک اسلحه‌ای که یکی از همکارانش برایش خریده، شورش می‌کند و تمام شهری را که پر از زباله و موش شده به آشوب می‌کشد. سوال اصلی پس از اتمام تماشای جوکر این است که قرار است بخندیم یا گریه کنیم؟ باید مردم شهر گانهم‌سیتی را در هرج و مرجی که علیه سرمایه‌داری به پا کرده‌اند، تشویق کنیم یا تنبیح؟ پاسخ به این دو سوال اساساً ساختار فکری یک فرد را نمایان می‌سازد. آرتور به‌خاطر اسلحه‌ای که در حین اجرا در بیمارستان کودکان همراه دارد، اخراج می‌شود و همان اسلحه دلیلی محکم می‌شود برای دیده شدن او. آرتور به دنبال دیده شدن است؛ خیال‌پردازی می‌کند و حتی در برخی سکانس‌ها همذات‌پنداری. آرتور تا وقتی از اسلحه‌اش استفاده نکرده، کسی او را جدی نمی‌گیرد. بعد از کشتن سه نفر از کارمندان توماس وین است که روی جلد روزنامه‌ها می‌رود و حس سرکوب‌شده جلوه‌گری‌اش جان می‌گیرد. اگر عشق خیالی او نسبت به زن همسایه به او احساس زندگی می‌دهد، حضور اسلحه به او اراده و اعتماد به نفس می‌بخشد. کارفرمای آرتور به او حتی اجازه نشستن روی صندلی به هنگام صحبت کردن نمی‌دهد و اساساً حقی برای او قائل نیست.

آرتور چه می‌خواهد؟ او که بدون پدر بزرگ شده و به مراقبت کردن از مادرش در خیال و واقعیت افتخار می‌کند، به دنبال چیست؟ آرتور هیچ‌وقت حمایت‌های پدرانه ندیده، از طرف اجتماع پشتیبانی نشده است و موسسه‌ای هم که در آن یک نفر ظاهراً به حرف‌های او گوش می‌دهد و در روهایش را تأمین می‌کند، تعطیل می‌شود. مادر بیمار، شهر آلوده، شهروندان بی‌عاطفه و سنگدل و سرمایه‌داری که قرار است شهردار شود، نمادهایی است که در این شهر دیده می‌شوند. اما

جوکر به نفع سرمایه‌دار



معین احمدیان

دبیر گروه فرهنگی

قرار است رویای جوکر را تماشا کنی یا اینکه قرار است قصه جوکر شدن ساکنان یک شهر را ببینی. هرچه هست، شهروندان معترض شهر گاتهام دیگر چشم دیدن طبقه سرمایه‌دار شهرشان را ندارند و برای اینکه ببینند چه چیزی باعث شده ساکنان این شهر به چنین احساسی برسند، کافی است شکل گیری شخصیت جوکر را تا انتهای فیلم دنبال کنی. آرتور فلک، شهروند ساکن شهر گاتهام که با مادر متوهم خودش زندگی می‌کند، با انواع عقده‌ها و تحقیرها مواجه است و از آرزوهایش دور افتاده و در حال تبدیل شدن به جوکر است یا بهتر اینکه جوکر از درون آرتور فلک بیرون می‌آید؛ جوکر که نماد آدم‌های تک‌افتاده و گیرافتاده میان شهری است که مناسبات انسانی و اخلاقی آدم‌هایش بر پایه پول گذاشته شده است؛ جوکر که خنده‌های هیستریکش دیگران را آزار می‌دهد و می‌خواهد استندآپ کمدی اجرا کند تا بعد از مشهور شدن، جزئی از طبقه بالادستش شود؛ جوکر که میانه خلعتگی مدیریت شهر، تبدیل به قهرمان آشوب و هرج و مرج در شهر می‌شود.

فیلم سینمایی جوکر و نسنخه‌ای که در آن پیچیده می‌شود، چیزی جدا افتاده از اتفاقات روز جهان نیست. معنایی که فیلم از مناسبات سرمایه‌داران و طبقه معترض در شهر گاتهام شکل می‌دهد، بی‌ارتباط با آشوب‌های علیه سرمایه‌داری در کشورهای غربی نیست. البته فیلم مستقیمانه نمونه‌های عینی چون حلیقه زردها اشاره ندارد، ولی پاراخوانی از اخبار روز شروع می‌شود؛ صدای رادیو از انباشت ۱۸ روزه زباله در شهر خبر می‌دهد و استاد دانشگاهی را روی خط دعوت می‌کند و او هم بعد از گلایه نسبت به چنین وضعیتی که تا ۵۰ سال قبل هم سابقه نداشته، حرف‌هایش را این گونه تمام می‌کند که دنیا قرار است به کدام سمت برود؟ زمان پخش صدای رادیو، تصویر جوکر یا همان قهرمان، یا همان راه علاج چنین وضعیتی را نشان می‌دهد.

غیر از جوکر، توماس وین، سرمایه‌دار و کارخانه‌دار هم نقش مهمی در